

حجه الله بیات



(۱۳)
فتاری
الگوهای

کربلا و

* یزید بن معاویه: الگوی

امیران فاسد

او با زمینه‌سازی‌هایی که پدرش کرده بود، بر مسند خلافت نشست. معاویه که مسیر امامت و خلافت مسلمین را رنگی سلطنتی داده بود، با نصب فرزندش این فرهنگ خطرناک و سنت سیئه را میان امت اسلام تثبیت کرد. او در زمان امام حسن علیه السلام برای یزید مخفیانه بیعت می‌گرفت اما پس از شهادت آن حضرت کار خود را علنی کرد.

معاویه او آخر عمر خود نسبت به آینده نگران بود. زیرا می‌دانست عده‌ای از جمله امام حسین علیه السلام با خلافت یزید مخالفت

در قسمت پیشین یادآور شدیم که قرآن کریم علاوه بر ارائه ملاک‌های ایمان و کفر و حق و باطل نمونه‌هایی از انسان‌های مؤمن و کافر را به عنوان الگو معرفی می‌کند و به آن‌ها عینیت خارجی می‌بخشد. امام حسین علیه السلام نیز به گونه‌ای در قیام خود حرکت کرد که ملاک واقعی حق و باطل گردید. به این معنا که هر کس در اندیشه با او هماهنگ و در قیام با او همراه باشد، در جهه حق قرار می‌گیرد و الا در راه باطل قدم بر می‌دارد. از این جهت نمونه‌هایی را از افراد منفی در کربلا بازمی‌شناسیم.

به هدف شوم خود از هر دست آویزی استفاده می‌کرد و تنها به خلافت می‌اندیشید و برای برطرف کردن موانع راه خود حاضر به هر کار بود. بر اساس این تفکر نامه‌ای تند به والی مدینه نوشت که: «خذ الحسین و عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابی بکر و عبدالله بن الزبیر... بالبیعة اخذاً شدیداً و من أبی فاضرب عنقه و ابعث إلیّ برأسه»^۲

از حسین و... با شدت تمام بیعت بگیر و هر کس که نپذیرفت گردن بزن و سرش را برایم بفرست.»

در میان این افراد امام حسین علیه السلام جایگاه ویژه‌ای داشت و برای اخذ بیعت در اولویت قرار گرفت. با وجود فشارهای مختلف، موضع خود را با صراحت تمام اعلام کرد و در مقابل پیشنهاد ولید چنین فرمود:

«ایها الامیر انا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائكة و محل الرحمة، بنا فتح الله و بنا یختم و یزید رجل شارب الخمر و قاتل نفس المحرمة معلق بالفسق و مثلی لا یبایع لمثله و لکن نصیح و تصبحون و تنظرون و تنظرون اینا احق بالخلافة و البیعة»^۳

ای امیر! ما اهل بیت نبوت، پایگاه

خواهند کرد. اگر چه او با تطمیع و تهدید، گروه‌های مختلفی از مردم را با خود همراه کرده بود، همواره نسبت به بنی‌هاشم مدارا می‌کرد. و از طریق نامه سعی می‌کرد امام را متقاعد سازد، اما سالار شهیدان بدون هیچ مسامحه‌ای با قاطعیت تمام، جواب‌های کوبنده‌ای به وی می‌داد و از جنایات و قتل و غارت‌های معاویه پرده برمی‌داشت.

در پاسخ به یکی از نامه‌ها، امام علیه السلام نقشهٔ پلید معاویه را در نصب یزید چنین بیان می‌کند:

«سپس پسرت را جانشین خود کرده‌ای که جوانی شراب‌خوار و سگ‌باز است. پس به امانت خیانت کرده‌ای و امت را به دست نابودی سپرده‌ای. چگونه بر امت محمد صلی الله علیه و آله کسی را می‌گماری که مسکرمی نوشد. در حالی که شراب‌خوار از فاسقان و اشرار است. در صورتی که چنین کسی نمی‌تواند نسبت به دره‌می امانت‌داری کند، چگونه می‌تواند بر امت اسلام امین باشد؟»^۱

معاویه برای بیعت گرفتن از امام حسین علیه السلام تندی روا نمی‌داشت اما، با مرگ وی یزید بر خلاف پدرش با کمال خشونت، حریصانه بیعت گرفتن از آن حضرت را دنبال می‌کرد. او برای رسیدن

راهی مکه کرد اما سیدالشهداء علیه السلام از نقشه شوم آنان باخبر شد و برای آن که خون پاکش در حرم امن الهی ریخته نشود؛ مکه را ترک کرد.

یزید در ادامه فعالیت‌های خود با توجه به این که امام مسلم بن عقیل را به عنوان سفیر خود به کوفه فرستاد، این زیاد را به ولایت کوفه گماشت و به کشتن امام در آن شهر فرمان داد. سرانجام در روز عاشورا به خیال خام خود مانع مسیر حکومت خود را برداشت و امام حسین علیه السلام را به شهادت رساند.

یزید بن معاویه همچون دودمانش اندیشه‌های الحادی داشت و مبدأ و معاد و نبوت را انکار می‌کرد. ابن جوزی درباره دوران حکومت یزید چنین می‌نویسد:

«چگونه قضاوت می‌کنید درباره مردی که سال اول حسین علیه السلام را به شهادت رساند؛ در سال دوم مدینه را دچار وحشت ساخت و مدینه را برای لشکریان خود مباح ساخت و در سال سوم خانه خدا را با منجنیق سنگ باران کرد و ویران ساخت»^۴

عبدالله بن حر جعفی و عمر بن قیس مشرقی: الگوهای بهانه‌جویان
امام حسین علیه السلام در منزلگاه «قصر بنی

رسالت و محل رفت و آمد فرشتگان و جایگاه رحمتیم. خدا به واسطه ما می‌گشاید و به انجام می‌رساند و یزید مردی شرابخوار است که قاتل نفس محترمه و اهل فسق آشکار است و فردی مانند من با مثل او بیعت نمی‌کند اما صبر می‌کنیم تا روشن شود کدام یک از ما به خلافت و بیعت سزاوارتریم.»

امام حسین علیه السلام که با دقت تمام تحرکات دشمن و آینده جامعه اسلامی را پیش‌بینی می‌کرد، در پاسخ مروان عمق فاجعه خلافت یزید را برای امت اسلام این‌گونه بیان فرمود:

«أنا لله وأنا اليه راجعون علی الاسلام السّلام اذ قد بليت الامة براع مثل یزید ولقد سمعت جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: الخِلافة محرمة علی آل ابی سفیان»

امام در مدینه با زیرکی از بیعت با یزید امتناع کرد و از شهر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خارج شد تا در مکه دعوت خود را علنی کند. یزید از این که نتوانسته بود مهم‌ترین و جدی‌ترین مخالف خود را متقاعد کند، هراسان برای کشتن امام حسین علیه السلام تلاش می‌کرد. او برای ترور امام در ایام حج گروهی را به فرماندهی عمر بن سعید

امام حسین علیه السلام در پاسخ او فرمود:
 «ما برای اسب و شمشیر نزد تو
 نیامده‌ایم. اسب و شمشیرت ارزانی
 خودت ما از خودت یاری و فداکاری
 می‌خواستیم. اگر حاضر به جانبازی
 نیستی، ما را به مال تو نیازی نیست.»
 وی پس از حادثه عاشورا از کوتاهی
 خود در یاری امام علیه السلام سخت پشیمان شده
 بود و همواره خود را ملامت می‌کرد و
 برای اظهار ندامت خود اشعاری سرود و
 آن‌ها را زمزمه می‌کرد.^۶

✽ عمر بن قیس مشرقی:

او و پسر عمویش نیز در منزلگاه «قصر
 بنی مقاتل» با امام حسین علیه السلام برخورد
 کردند. وقتی حضرت از آنان پرسید: «آیا
 برای یاری من آمده‌اید؟»
 پاسخ دادند: «ما دارای اهل و عیال
 زیادی هستیم و اجناس مردم در دست
 ماست. نمی‌دانیم سرنوشت ما چه خواهد
 شد. ما از این که کالاهای مردم ضایع شود
 نگرانیم.»

امام در جواب آنان فرمود:
 «بروید تا جایی که صدای من را
 نشنوید و سیاهی کاروان را نبینید. کسی که

مقاتل» - نزدیک کربلا - خیمه عبیدالله را
 دید و حجاج بن مسروق را پی او فرستاد تا
 برای پیوستن به کاروان کربلا از وی
 دعوت کند. اما او بهانه آورد و علت خروج
 خود را از کوفه، یاری نکردن مردم آن دیار
 از امام بیان کرد. وقتی امام نظر او را دانست
 همراه عده‌ای نزد عبیدالله رفت و پس از
 گفتگوهایی پیرامون اوضاع کوفه خطاب
 به او فرمود:

«وَأَنَا أَدْعُوكَ فِي وَاقْتِي هَذَا إِلَى تَوْبَةٍ
 تَغْسِلُ بِهَا مَا عَلَيْكَ مِنَ الذَّنُوبِ وَأَدْعُوكَ إِلَى
 نَصْرَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ عليهم السلام؛^۵

و من تو را در این لحظه دعوت می‌کنم
 به توبه‌ای که گناهان تو را بشوید و دعوت
 می‌کنم که ما اهل بیت را یاری کنی...»
 او دعوت و هدایت امام را نپذیرفت و
 با بهانه‌جویی پاسخ داد:
 «من می‌دانم کسی که تو را همراهی
 کند، در آخرت سعادت‌مند خواهد بود. اگر
 در کوفه یارانی داشتی و در رکاب تو
 می‌جنگیدند، من هم استوارتر از آنان در
 رکاب بودم اما می‌بینم شیعیان تو در کوفه
 از ترس بنی امیه به خانه‌ها خزیده‌اند.
 بنابراین اسب و شمشیر بزان خودم را در
 اختیار شما می‌گذارم.»

پس از مرگ معاویه هنگامی که ولید والی مدینه نامه‌ای مبنی بر بیعت گرفتن از امام حسین علیه السلام دریافت کرد، در مشورت با ولید پیشنهاد کرد که شبانه او را احضار کند و به هر قیمتی از ایشان بیعت بگیرد و اگر نپذیرفت گردن او را بزند.

ولید سعی داشت در اخذ بیعت سختگیری نکند اما این حکم بر اجرای دستور یزید تأکید می‌کرد و در جهت امیال شیطانی او به ویژه بیعت از امام علیه السلام از هیچ کوششی دریغ نمی‌کرد. حتی با زبان خیرخواهی از امام خواست بیعت کند اما آن حضرت با قاطعیت پرده از چهره پلید او و یزید برداشت و از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرموده است: «خلافت بر آل ابی سفیان حرام است.»

مروان از پاسخ شکننده امام سخت برافروخته شد و با صراحت تمام اظهار کرد: یا از من جدا نمی‌شوی یا با یزید بیعت می‌کنی. بغض آل ابی سفیان در نهاد شما آل ابی تراب است و حق این است که نسبت به یکدیگر کینه داشته باشید.» امام در جواب او فرمود:

«ویلک یا مروان! الیک عنی فانک رجس

وانا اهل بیت الطهارة الذین انزل الله عز وجل

چنین نکند و به یاری ما برنخیزد، بر خدا حق است که او را به رو در آتش بیفکند.»^۷ عمر و پسرعمویش در حساس‌ترین لحظه به جای این که به تکلیف خود عمل کنند و به یاری حجت خدا برخیزند و همراه کاروان کربلا شوند، با بهانه کردن زندگی و اشتغالات خود دست از یاری امام حسین علیه السلام کشیدند و سعادت ابدی را به شقاوت و دنیا فروختند.

* مروان بن حکم، الگوی معاونان ظالم

وی از سران مخالف با اهل بیت علیهم السلام و هوادار خط اموی و پسرعموی عثمان است که در امور مالی و سیاسی انحراف‌های فاحشی داشت و از محرکین بر ضد آل علی علیه السلام بود و از بیت المال سوءاستفاده‌های بسیاری داشت. او به زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله لعنت شده بود. علی علیه السلام هم روزی به او نگریست و فرمود: وای بر تو و وای بر امت محمد از دست تو و دودمانت، آن‌گاه که موی سرت سفید شود. او علی علیه السلام را پرچمدار گمراهی می‌دانست.^۸

مروان از افراد سرشناس بنی امیه بود و

خود داعیه حکومت داشت و با امام حسین علیه السلام هم میانه خوبی نداشت و از ایشان هم حمایت نمی کرد. ابن زبیر به جای پیوستن به کاروان کربلا و اطاعت از امام زمان خویش به تشکیل جبهه‌های جدید دست زد و تلاش کرد در ایام حج «امیرالحاج» باشد و مردم را اطراف خود جمع کند. او وقتی از اشتیاق شیعیان و نامه‌های کوفیان به امام حسین علیه السلام آگاه شد، برای خالی کردن رقیب خود از صحنه و رسیدن به حکومت به آن حضرت چنین گفت:

«اگر من هم در عراق شیعیانی همچون طرفداران شما داشتم، آنجا را ترجیح می دادم.» اما برای آن که متهم نشود، منافقانه اظهار داشت:

البته اگر در حجاز هم بمانی و بخواهی در این جا حکومت تشکیل دهی، علم مخالفت علیه تو برداشته نمی شود.»

امام حسین علیه السلام که از نیت پلید و حرکت منافقانه او آگاه بود، فرمود:

«آگاه باشید که برای او چیزی محبوب تر از این نیست که من از حجاز راهی عراق شوم. او می داند که با وجود من موقعیتی نخواهد داشت و مردم مرا با او

علی نبیّه محمد صلی الله علیه و آله فقال: «أنا یرید الله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّركم تطهیراً؛

وای به تو ای مروان: این را از من داشته باش که تو فردی پلیدی و ما اهل بیت عصمت و طهارتیم که خدای عز و جل درباره آنان فرمود: خداوند اراده کرده است که پلیدی را از شما اهل بیت ببرد و شما را پاکیزه سازد.

مروان از کلام امام سر به زیر انداخت و سخنی نگفت و از این که به خواسته خود نرسیده بود، غضبناک نزد ولید رفت و آنچه بین او و امام علیه السلام گذشته بود به وی گفت.^۹

مروان بعدها به خلافت رسید و از کسانی بود که به شیعه سخت گیری می کرد و چون به حکومت رسید هر جمعه بر منبر، علی علیه السلام را لعن و سب می کرد.

* عبدالله بن زبیر؛ الگوی

منافقان ریاست طلب

او از مخالفت کنندگان بیعت با یزید و مخیر بین بیعت و مرگ بود. برای رهایی از بیعت از مدینه به مکه پناهنده شد. مخالفت وی با یزید به آن جهت بود که

عوض نمی‌کنند. برای این است که دوست دارد، من بروم و میدان برای او خالی شود.^{۱۰}

* عمر بن سعد؛ الگوی دنیاطلبان

او قبل از حادثه عاشورا به علت آن که حکمرانی «ری» را به وی داده بودند، آماده حرکت به سوی آن دیار بود ولی با موقعیت ویژه‌ای که پیش آمده بود، ابن‌زیاد به او دستور داد همراه سپاهی متشکل از چهارهزار نفر به سوی امام حسین علیه السلام حرکت کند و مانع ورود امام به کوفه شود و از او برای یزید بیعت بگیرد و در صورت امتناع او را بکشد.

وقتی مأموریت او معلوم شد، عده‌ای از جمله پسر خواهر او «حمزه بن مغیره» او را از جنگیدن با امام حسین علیه السلام برحذر داشت و اصرار کرد دست خود را به خون آن حضرت نیالاید.

این سعد که مرد شده بود، ملک «ری» او را وسوسه می‌کرد و می‌گفت:

«أترك ملك الرّی والرّی رغبتی

ام ارجع مذموماً بقتل حسین

و فی قتله الثّار الّتی لیس دونها

حجاب وملك الرّی قرّة عینی؛^{۱۱}

مرددم که آیا حکمرانی ری را که آرزوی من است ترک کنم یا از کشتن حسین با همه بدگویی‌هایی که در پی دارد، برگردم. می‌دانم که در کشتن او آتشی بی‌حجاب در انتظار من است اما ملک ری نور چشم من است.»

او کاملاً امام حسین علیه السلام را می‌شناخت و عقوبت کار خود را می‌دانست ولی ابن‌زیاد او را تحریک کرد و راهی مقابله با امام نمود. با استقرار لشکریانش در کربلا شرایط بر اهل بیت علیهم السلام بسیار سخت شد و علاوه بر محاصره آب به وسیله پانصد سواره نظام از روز هفتم مانع حفر چاه توسط آنان نیز شدند.^{۱۲}

امام حسین علیه السلام تلاش کرد حتی او را نیز هدایت کند، به این منظور برای ملاقات با او قاصدی فرستاد. امام و او هر کدام با بیست نفر در میان دو لشگر به مذاکره پرداختند. گفت و گوی آنان نکاتی آموزنده دارد زیرا پرده از شخصیت او بر می‌داشت.

امام با دلسوزی و صمیمیت تمام از

وی پرسید:

خود را به خیمه گاه امام آغاز کرد. و فریاد زد: «یا خیل الله اركبى و بالجنة ابرى»
 امام حسین علیه السلام از او خواست که شب عاشورا را برای نماز و دعا و تلاوت قرآن به آنان فرصت دهد. عمر سعد با شمر مشورت کرد. پس از مذاکره با نیروهای خود به حسینیان آن شب را مهلت داد.^{۱۴}

صبح روز عاشورا عمر سعد با سپاهی سی هزار نفره خود را برای حمله آماده کرد. باز امام و یارانش هر آنچه خطبه خواندند و به نصیحت و هدایت آنان پرداختند، اثری نداشت. حتی آن حضرت دوباره شخصاً ابن سعد را از کارش منصرف کرد ولی بی فایده بود. سرانجام حمله عمومی را با رها کردن تیری به سمت خیمه گاه سیدالشهداء علیه السلام آغاز کرد و گفت:

«نزد امیر کوفه گواهی دهید که من اولین کسی بودم که تیر انداختم.»^{۱۵}
 وقتی تمام یاران امام علیه السلام به شهادت رسیدند، به لشکر خطاب کرد:

«قبل از این که به میدان بیاید، تا مشغول وداع با عیال خود است، به او هجوم آورید که اگر فرصت پیدا کند، میمنه و میسرۀ شمارا در هم می پیچد.»

آنان با حمله ای گروهی به خیمه گاه تیراندازی کردند که اهل بیت با دیدن

«ابن سعد! آیا قصد داری با من وارد جنگ شوی؟ از خدایی که بازگشت تو به سوی اوست، نمی ترسی؟ می دانی من پسر کیستم؟ آیا نمی خواهی با من باشی و آنان را ترک کنی، این باعث قرب به خداست. او پاسخ داد: می ترسم خانه ام را خراب کنند.

امام فرمود: من خانه ای بهتر از آن را به تو می دهم.

او گفت: می ترسم سرمایه ام را مصادره کنند.

امام پاسخ داد: من بهتر از آن را به تو می دهم. سرمایه ها و باغ ها و کشت های مرغوب.

او بهانه آورد که: عیالم در کوفه اند، می ترسم این زیاد آن ها را هلاک کند.

وقتی امام مأیوس شد، به عاقبت کار وی اشاره کرد و فرمود:

«جز اندکی از گندم عراق نخواهی خورد.»

او با تمسخر پاسخ داد: جو آن ما را کفایت می کند.»^{۱۳}

حب دنیا و طمع حکومت مانع نفوذ کلام امام علیه السلام در دل او شد و همچنان به اجرای دستورات ابن زیاد می اندیشید. او غروب روز تاسوعا پس از نماز عصر حمله

ابن زیاد سخن او را نپسندید و گفت:
«اگر حسین را چنین می‌شناختی، چرا
وی را به شهادت رساندی؟ به خدا سوگند
تحفه‌ای از سوی من به تو نمی‌رسد.»^{۱۸}
همچنان که امام حسین علیه السلام پیش‌بینی
می‌کرد، او به حکمرانی «ری» هم نرسید و
دنیاطلبی و طمعکاری او باعث شد، دنیا و
آخرت را از دست بدهد.

* پی‌نوشت‌ها:

۱. موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۲۵۸.
۲. مقرر، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۱۲۹.
۳. موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۲۸۳.
۴. جواد محدثی، فرهنگ عاشورا، ص ۴۸۲.
۵. موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۳۶۵.
۶. مقرر، مقتل الحسین، ص ۱۸۹.
۷. موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۳۶۹.
۸. جواد محدثی، فرهنگ عاشورا، ص ۲۸۴، به نقل
از الغدير، ج ۸.
۹. موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۲۸۴ -
۲۸۵.
۱۰. همان، ص ۳۱۹.
۱۱. مقرر، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۱۹۷.
۱۲. همان، ص ۲۰۴.
۱۳. همان، ص ۲۰۵.
۱۴. موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۳۹۰ -
۳۹۲.
۱۵. همان، ص ۲۳۷.
۱۶. مقرر، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۲۷۷.
۱۷. همان / ۳۰۲.
۱۸. همان، ص ۳۰۴.

تیرهایی که به اطراف آنان اصابت کرد، به
خیمه‌ها پناه بردند و منتظر ماندند که
امام علیه السلام چه می‌کند. امام به میدان رفت و به
آنان حمله کرد.^{۱۶}

سپاه عمر سعد پس از شهادت امام علیه السلام
علاوه بر آن که وسایلش را به تاراج بردند،
به خیمه گاه آن حضرت نیز رحم نکردند و
همه چیز را غارت کردند.

ابن سعد از آنان خواست تا بر بدن امام
حسین علیه السلام اسب بتازند که ده نفر مأمور این
کار شدند.^{۱۷}

سپس دستور داد سرهای شهدا را جدا
کنند و بین قبائل مختلف تقسیم کنند تا با
این کار به ابن زیاد تقرب پیدا کنند.

پسر سعد برای رساندن سر مبارک امام علیه السلام
به ابن زیاد طرحی ویژه ریخت. وقتی در
کوتاه‌ترین زمان سر آن حضرت را در مقابل
اطرافیان والی کوفه به وی تحویل داد، گفت:

«املاً رکابی فضة او ذهباً»

اتى قتلت السيد المحجبا

وخيرهم من يذكرون النسبا

قتلت خير الناس امماً و اباً؛

رکاب مرا از نقره و طلا پر کن. من
برترین آقا را کشته‌ام. کسی که از نظر نسب
بهترین انسان‌هاست. کسی را کشته‌ام که
برترین پدر و مادر را دارد.»